

اقتصاد خرد برای کارآفرینان

تالیف:

مریم کاظمی تربقان - حسام الدین قاسمی

سرشناسه	: کاظمی تربقان، مریم، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: اقتصاد خرد برای کارآفرینان/ تالیف مریم کاظمی تربقان، حسام‌الدین قاسمی
مشخصات نشر	: زنجان: قلم‌مهر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۴ ص.: جدول، نمودار.
شابک	: ۶۴۰۰۰ ریال: ۶-۵۲-۵۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: اقتصاد خرد
شناسه افزوده	: قاسمی، حسام‌الدین، ۱۳۶۰ -
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ف ۱۷/۱۸۰ HB
رده بندی دیویی	: ۳۳۸/۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۷۱۲۴۱۴

عنوان کتاب: اقتصاد خرد برای کارآفرینان
تألیف: مریم کاظمی تربقان - حسام‌الدین قاسمی
ناشر: انتشارات قلم مهر
طرح جلد: مجید ابراهیم خانی
صفحه آرای و تنظیم: مجید سلیمی
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱
شابک: ۶-۵۲-۵۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۴۰۰۰ ریال

در علوم انسانی تمرکز مطالعات بر رفتار انسان‌ها است. در حقیقت بررسی می‌شود که انسان‌ها در شرایط مختلف چگونه تصمیم می‌گیرند و چگونه رفتار می‌کنند. رفتار انسان‌ها با انگیزه‌های مختلف و با هدف برآورده کردن نیازهای متفاوت و مختلف بشری اتفاق می‌افتد. بررسی علمی این رفتارها کمک می‌کند تا انگیزه‌ها شناسایی، عوامل موثر مشخص و نتایج رفتارها پدیدار گردد.

در حوزه علوم انسانی و با توجه به نوع رفتار انسان‌ها و انگیزه‌های آنان علوم مختلفی شکل گرفته و مطالعات متنوعی انجام می‌گیرد. یکی از این شاخه‌ها کارآفرینی است که در دهه‌های اخیر به صورت تخصصی متخصصانی در این حوزه مشغول فعالیت هستند. اما در ابتدا دانشمندان علوم اقتصادی به این موضوع پرداخته و تمامی مکاتب اقتصادی از قرن شانزدهم میلادی تا کنون به نحوی کارآفرینی را در نظریه‌های اقتصادی خود تشریح نموده‌اند. در اوایل قرن هجدهم «برنارد دو بلیدوره» اقتصاددانان فرانسوی تعریف فراگیرتری را ارائه نمود که عبارت بود از خریداری نیروی کار و مواد اولیه به بهایی نامعین و به فروش رساندن محصولات به بهایی طبق قرارداد.

«ریچارد کانتیلون» در حدود سال ۱۷۳۰ بین زمین‌داران، دستمزد بگیران و کارآفرینان، تمایز قائل شد. او به سه عنصر اصلی در خصوص فعالیت کارآفرینان اشاره نمود، اول آنکه آنها در یک محیط همراه با عدم قطعیت فعالیت می‌کنند، دوم آنکه آنها در صورت نداشتن توانایی زیاد برای فعالیت اقتصادی، با فساد و تباهی خاصی مواجه می‌شوند و سوم اینکه سرمایه اولیه را خودشان فراهم می‌آورند. وی در تعریف کارآفرین می‌آورد: «فردنی است که ابزار تولید را به منظور ادغام آنها برای تولید محصولاتی قابل عرضه بازار ارائه می‌کند». کارآفرین در هنگام خرید از قیمت نهایی محصولات، اطلاعی ندارد، از

این رو «کانتیلون» عناصر «هدایتگری» و «حدس و گمان» را در تعریف کاربردی خود وارد می‌نماید. وی در اثر خود تحت عنوان «مقاله‌ای در باب ماهیت عمومی تجارت» در سال ۱۷۵۵ کارآفرین را به مثابه‌ی واژدای فنی مورد توجه قرار می‌دهد. از دیدگاه وی جوهره کارکرد کارآفرین همانا تحمل عدم قطعیت می‌باشد، او هر کس را که با بهیابی نامعین دست به خرید و فروش بزند، کارآفرین می‌داند.

«آدام اسمیت» (۱۷۷۵) با آنکه تأثیر «کانتیلون» بر تفکر وی آشکار است، نقش کارآفرین را در صحنه فعالیت فراگیر اقتصادی بسیار جزئی می‌داند. وی معتقد بود که کارآفرین سرمایه فراهم می‌نماید، اما هرگز نقش پیشرو و هدایتگرانه ندارد، وی نیز همچون دیگر اقتصاددانان کلاسیک، با کارآفرین همچون یک انسان برخورد نمی‌کرد، بلکه به آن موجودیتی غیرانسانی می‌بخشید.

اقتصاددانان اواخر سده‌ی هجدهم از قبیله «فرانسواکنه» و «نیکلاس بودو» زمین را بگانه سرچشمه‌ی ثروت می‌دانستند، و کشاورزان را کارآفرین می‌خواندند. از آنجا که در اندیشه‌ی فیزیوکراتها، تنها زمین سرچشمه‌ی تولیدات تلقی می‌شد، کارآفرین نیز از جایگاه خاصی برخوردار بود. «بودو» در حوزه‌ی کشاورزی تمامی ویژگی‌های اساسی را در خصوص کارآفرین معتبر می‌دانست و متعاقباً در اثر خود تحت عنوان «پیش درآمدی بر فلسفه‌ی اقتصادی» به تعریف نقش کارآفرینان پرداخت. در همین ایام «توگوت» در اثر خود با عنوان «تفکرانی پیرامون تشکیل و توزیع ثروت» در بخش تولید، از کارآفرین به عنوان کسی یاد کرد که سرمایه خود را در معرض مخاطره قرار می‌دهد.

«جان باتیست سی» اشراف‌زاده و صنعتگر فرانسوی در سال (۱۸۰۳) در اثر خود تحت عنوان «پرسش و پاسخ در اقتصاد سیاسی» درباره‌ی کارآفرین

می‌نویسد: «کارآفرین عاملی است که تمامی ابزار تولید را ترکیب می‌کند و مسئولیت ارزش تولیدات، بازیافت کل سرمایه‌ای را که به کار می‌گیرد. «کارآفرین مورد نظر وی عموماً و نه لزوماً، سرمایه را به طور فردی فراهم می‌کند و یا قرض می‌گیرد. وی برای کامیاب شدن باید از واسطه‌گری، پشتکار، و دانش پیرامون جهان و کسب و کار برخوردار بوده و باید از هنر مدیریت نیز بهره‌مند باشد. از دیدگاه «سی» کارآفرین سازمان دهنده‌ی بنگاه اقتصادی می‌باشد و در عملکرد تولید و توزیع آن نقش محوری دارد. در واقع وی تنها بر اهمیت کارآفرین در کسب و کار تأکید دارد و کارآفرین را در ارتباط با نوآوری ایجاد سرمایه مورد بحث قرار نمی‌دهد.

البته «سی» در تعریف کارآفرینی همچون دیگر اقتصاددانان کلاسیک، کارآفرین را مانند سایر عوامل تولید می‌داند و هویتی غیرانسانی برای او قائل می‌شود.

بر خلاف فرانسویان که تعاریف نسبتاً منسجم و گسترده‌ای را از کارآفرینان ارائه می‌نمود، انگلیسی‌ها سه اصطلاح متفاوت را در خصوص کارآفرین به کار می‌گرفتند که عبارت بودند از «ساجرا جو»، «متعهد» و «کارفرما». بازرگانان مخاطره جو در سده‌ی شانزدهم همان کسانی بودند که فرانسویان ایشان را کارآفرین می‌دانستند. در سده هفدهم فرانسویان لفظ کارآفرین را در مورد پیمانکاران دولت نیز به کار می‌بردند که در زبان انگلیسی به ایشان «متعهد» می‌گفتند و تقریباً در اواخر سده اصطلاح «کارفرما» و «ساجب طرح» نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

این واژه در سال ۱۸۴۸ توسط «جان استیوارت میل» به «کارآفرین» Entrepreneur در زبان انگلیسی ترجمه شد. او کارکرد و عمل کارآفرین هدایت، نظارت، کنترل و مخاطره‌پذیری می‌دانست و عامل متمایز کننده‌ی مدیر

و کارآفرین را مخاطره‌پذیری معرفی می‌کرد. در اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ «فرانسیس واکر» وجه تمایز سرمایه‌دار و کارآفرین را مورد تأکید قرار داد و کارآفرینان را مهندسان پیشرفت صنعتی و عوامل اصلی تولید خواند.

در سال ۱۸۸۲ «فردریک هاولی» مخاطره‌پذیری را صفت بارز کارآفرینان دانست؛ اما آنها را همچون زمین‌کار و سرمایه‌دار در زمره عوامل تولید تلقی می‌نمود.

در اواخر سده ۱۹، «جان کامونز» به گونه‌ای غیر اصولی سود حاصل از مخاطره‌پذیری را از انواع دیگر سودها، متمایز نمود. طبق نظر «کامونز» یکی از انواع سود از توانایی کارآفرین و مخاطره‌پذیری او ناشی می‌شود و بر حسب تغییر وضعیت اقتصادی، این سود، متغیر و ناپایدار است.

«جان بیتس کلارک» نخستین فردی بود که میان سود کارآفرینانه و مازاد بر بهره و اجاره و کاربرد موفقیت‌آمیز پیسرفت‌های فناوری، بازرگانی یا تشکیلاتی در فرایند اقتصادی، ارتباط برقرار ساخته است.

جدایی مالکیت بنگاه و مدیریت، سبب شد تا مطالعه‌ی کارآفرین به گونه‌ای متمایز از نقش صاحب سرمایه و مالک صورت گیرد. در اوایل سده‌ی بیستم «آرتون استون دوینگ» مؤسس یا توسعه‌دهنده را فردی می‌دانست که فکرها را به کسب و کاری سودآور تبدیل می‌نمود. وی ویژگی‌هایی همچون قدرت تحلیل، ابتکار و واسطه‌گری را برای مؤسس قائل بود و معتقد بود که هیچ کسب و کاری بدون مؤسس ایجاد نمی‌شود.

«آلفرد مارشال» (۱۸۹۱) در اثر خود تحت عنوان «اصول علم اقتصاد» تغییر وضعیت را که ویژگی ذاتی کسب و کارهای بزرگ و دارای مدیریت مستقل تلقی می‌شد، درک کرده بود. وی معتقد بود آن صفات عمومی که ویژگی

دست‌اندرکاران کسب و کارهای جدید است، باعث گسترش ابعاد کسب و کار می‌شود.

«فرانک نایت» (۱۹۲۱) در کتاب خود تحت عنوان «مخاطر، عدم قطعیت و سود» کارآفرین را به عنوان عنصر اصلی هر نظام معرفی نمود. وی عدم قطعیت را عاملی جدانشدنی در تصمیم‌گیری می‌داندست و معتقد بود که در هر کسب و کار، موقعیت منحصر به فردی حاکم است و تناوب نسبی رویدادهای پیشین را نمی‌توان در ارزیابی نتایج احتمالی آینده بکار برد. طبق نظر وی مخاطره‌های قابل اندازه‌گیری را می‌توان از طریق بازارهای بیمه تعدیل نمود، اما این مسأله در خصوص عدم قطعیت صدق نمی‌کند. کسانی که در شرایط عدم قطعیت صدق نمی‌کند، کسانی که در شرایط عدم قطعیت شدید به اتخاذ تصمیم می‌پردازند باید پیامدهای کامل آن تصمیمات را نیز به طور شخصی بپذیرند. چنین افرادی کارآفرین، یعنی صاحب کسب و کار می‌باشند، نه مدیران حقوق بگیری که در خصوص مسائل جاری و روزمره تصمیم‌گیری می‌کنند.

«ژورف شومپتر» (۱۹۳۴) همراه با پذیرفتن کرسی استادی در دانشگاه هاروارد و ترجمه‌ی «نظریه‌ی توسعه اقتصادی» وی به زبان انگلیسی در همان سال و در دوران رکورد بزرگ اقتصادی، سبب شد تا نظر او در خصوص نقش محوری کارآفرینان در ایجاد سود، از دیدگاهی تازه مورد توجه قرار گیرد. بر طبق نظر «شومپتر» هم بهره و هم سود ناشی از تغییرات، در محیطی ایستا وجود نخواهد داشت. تحول نیز به نوبه‌ی خود حاصل کار نوآوران کسب نو کار یا کارآفرینان خواهد بود.

از آنجا که احتمال می‌رود یک تغییر، موجب تغییرات دیگر شود، لذا نوآوریها علاوه بر گرایش به سوی یکدیگر، افزایش یافته و رشد زیادی را از لحاظ سود و فعالیت ایجاد می‌نمایند.

بر طبق نظر «شومپتر» کارآفرین نیروی محرکه‌ی اصلی در توسعه اقتصادی است و نقش وی عبارتست از نوآوری یا «ایجاد ترکیب‌های تازه از مواد». (کاسون، ۱۹۸۲). وی نقش مدیران و افرادی که کسب و کار ایجاد می‌نمایند را از مفهوم کارآفرین جدا نمود. از دیدگاه وی هر کدام از فعالیتهای زیر کارآفرینی است: ارائه کالایی جدید؛ ارائه روشی جدید در فرایند تولید؛ گشایش بازاری تازه؛ یافتن منابع جدید و ایجاد هر گونه تشکیلات جدید در صنعت. کارآفرین در این میان باید صاحبان سرمایه را در خصوص مطلوبیت نوآوری خریدش متقاعد سازد.

در خصوص تشکیل انواع انحصارات صنعتی «شومپتر» نظرات روشنی دارد. وی می‌نویسد:

«کارآفرین در چنین ساختارهایی صرفاً نوآور نیست بلکه کسی است که در خصوص تخصیص منابع جهت بهره‌برداری از یک اختراع، تصمیم می‌گیرد. وی عهده‌دار مخاطره هم نیست، چرا که تحمل مخاطره بر عهده‌ی سرمایه‌داری است که منابع مالی را به کارآفرین وام می‌دهد. بنابراین می‌توان ملاحظه نمود که کارآفرین مورد نظر شومپتر، اساساً دارای نقش مدیریتی یا تصمیم‌گیری است. در نهایت اینکه وی معتقد بود مخاطره، عاملی است که هم مدیران و هم کارآفرینان آن را تجربه می‌نمایند. بنابراین، مشخصه کارآفرین را نوآوری می‌دانست و کار یک کارآفرین را «تخریب خلاق» تعریف می‌کرد. او در کتاب «نظریه اقتصادی» اشاره می‌کند که تعادل پویا از طریق نوآوری و کارآفرینی ایجاد می‌گردد و این دو، مشخصه‌ی یک اقتصاد سالم هستند. کارآفرین طبق مدل توسعه‌ی اقتصادی «شومپتر» تخریب خلاق است که به عنوان یک نیروی برانگیزنده در توسعه اقتصادی جامعه لازم و ضروری است.

همانطور که اشاره شد از دیدگاه «شومپتر»، نوآوری ملاک کارآفرینی است. وی می‌گوید: «ویژگی تعیین کننده، همانا انجام کارهای نو یا ابداع روش نو در انجام کارهای جاری است». روش نو عبارتست از «تخریب خلاق» نسبت به وضعیتی که خود لااقل سه ویژگی اساسی دارد: نخست اینکه عملاً نمی‌توان آن را بر اساس احتمالات آینده درک نمود، دوم اینکه تخریب خلاق، مسیر درآمدهای آتی و نتایج دراز مدت آنها را شکل می‌دهد و آخر اینکه تخریب خلاق با موارد ذیل ارتباط دارد:

الف- کیفیت عوامل انسانی موجود در جامعه

ب- قابلیت‌های موجود در زمینه خاصی از کسب و کار

ج- تصمیمات، اقدامات و الگوی رفتار فردی

از این جهت مطالعه «تخریب خلاق» در کسب و کار با مطالعه کارآفرینی مترادف می‌گردد. از این رو «شومپتر» مدیر را تنها هنگامی کارآفرین می‌داند که تخریب خلاق یا نوآوری را از خود بروز می‌دهد.

«هایک» (۱۹۳۷) بر نقش کارآفرین در تحصیل و به کار بردن اطلاعات تأکید می‌ورزد. هوشیاری کارآفرین نسبت به فرصت‌های سودآور و آمادگی او برای بهره‌گیری از آنها از طریق عملیاتی، از بیع ارزان خریدن از جایی و گران فروختن در جای دیگر، کارآفرینی را در فرایند بازار به عنصر اصلی بدل می‌سازد. او کارآفرین را کسی می‌داند که نسبت به تغییرات، واکنش نشان می‌دهد. او بر بداعت کارآفرین تأکید نمی‌نماید و معتقد است، از لحاظ بازرگانی فجایعی را به بار آورد. از نظر وی کارآفرین در سیستم اقتصادی همچون قدرتی است که بازار را در رسیدن به تعادل یاری می‌نماید و جریان فرایندهای بازار را بهبود می‌بخشد.

«آرتو کول» (۱۹۴۶) کارآفرینی را با فعالیت‌های عمومی و مستمر مدیران یکسان می‌دانست و آن را فعالیت هدفمند (شامل یک رشته تصمیمات منسجم) فرد یا گروهی از افراد برای ایجاد، حفظ یا توسعه‌ی واحد خود، برای کسب و کار و به قصد تولید یا توزیع کالا و خدمات اقتصادی می‌دانست. نوآوری تنها زمانی در دلبای کسب و کار موفقیت‌آمیز خواهد بود که نهاد ارائه‌کننده آن به نحوی کارآمد اداره شود.

وی در کتاب «جایگاه شرکت‌های اقتصادی در جامعه» می‌نویسد: «کارآفرینی پلی است بین جامعه به عنوان یک کل به ویژه جنبه‌های غیراقتصادی جامعه و مؤسسات انتفاعی تأسیس شده برای تمتع از مزیت‌های اقتصادی و ارضای آرزوهای اقتصادی».

«کلارنس دانهوف» (۱۹۴۹) معتقد بود که ذهن کارآفرین متوجه تغییر فرمول است و زمان کمی را صرف اجزای یک فرمول خاص می‌کند. وی عمل کارآفرین را به سه بخش تقسیم می‌کند.

تحصیل اطلاعات مرتبط، ارزیابی از لحاظ سودآوری و در آخر راه‌اندازی و عملیات از نظر وی تصمیم‌گیری نقش بنیادی در عملکردی کارآفرین دارد.

«کرزنر» (۱۹۷۹) معتقد است که کارآفرینان در اغلب مواقع مالک منابع هم خواهند بود وی همچنین معتقد بود که مردم اغلب از فرصتهایی که پیش روی آنهاست، غافل می‌باشند و از سوی دیگر از روشن شدن این فرصتها که تا دیروز نسبت به آن بی‌توجه بوده‌اند، خوشحال می‌شوند.

به نظر وی مشکل اصلی اقتصاد هر جامعه ای نشأت گرفته از عدم درک فرصتهاست. بنابراین اطلاعات بیشتری در مورد ترکیب و ترتیب عوامل لازم است تا بتوان این فرصتها را درک کرد. به عبارتی دیگر کارآفرینی یعنی آگاهی از فرصتهای سودآور و کشف نشده.

«شولتز» (۱۹۸۰) معتقد است که کارآفرینی توانایی مقابله با عدم تعادل می‌باشد، نه توانایی مقابله با عدم قطعیت.

«هبرت» و «لینک» (۱۹۸۲) دوازده خصوصیت کارآفرین را در سطح اعتقادی، شناسایی کرده‌اند:

- مخاطره را با عدم قطعیت ارتباط می‌دهد.
 - عرضه کننده سرمایه مالی است.
 - مبتکر است.
 - تصمیم گیرنده است.
 - رهبر صحنه است.
 - مدیر یا رئیس است.
 - سازمان دهنده یا هماهنگ کننده منابع اقتصادی می‌باشد.
 - مالک شرکت تجاری است.
 - به کار گیرنده عوامل تولیدی است.
 - پیمانکار است.
 - حاکم است.
 - فردی است که منابع را جهت مقاصد مختلف به کار می‌گیرد.
- این دو محقق، ریسک، عدم قطعیت، سرآوری و درک تغییر را در تمامی تعاریف، ثابت یافتند و کارآفرین را متخصص در پذیرش مسئولیت برای اتخاذ تصمیماتی می‌دانند که بر محل، شکل و کاربرد کالاها و منابع مؤسسات تأثیر می‌گذارد.
- از نظر «کاسون» (۱۹۸۲) کارآفرین فردی است که تخصص وی تصمیم گیری عقلایی و منطقی در خصوص ایجاد هماهنگی در منابع کمیاب می‌باشد. وی می‌کوشد تا با ارائه مفهوم واسطه‌گری عنصری مشترک را در میان

کارآفرینان تشخیص دهد. کارآفرین به عنوان شخصی تعریف می‌شود که در تخصیص منابع کمیاب بر اساس تصمیمات مبتنی بر قدرت تشخیص فردی، تخصص دارد.

کارآفرین معتقد است که وجود کلیه اطلاعات برای اتخاذ یک تصمیم برای او، ضروری است و او راهی را برمی‌گزیند که دیگران بر نمی‌گزینند و همواره فکر می‌کنند که درست می‌گویند و دیگران در اشتباه می‌باشند.

«روبرت رولشاست» (۱۹۸۵) معتقد است که کارآفرینی فرایند پویایی ایجاد ثروت بیشتر است. این ثروت را افرادی ایجاد می‌کنند که مخاطره بزرگ را بر حسب سرمایه، زمان و تعهد شخصی در قبال تعیین ارزش کالا یا خدمات می‌پذیرند. کالاها یا خدمات به خوبی نتواند ممکن است جدید یا بی‌نظیر باشند یا نباشند، اما کارآفرین با تأمین کردن و تخصیص دادن مهارت‌ها و منابع ضروری باید به طریقی این ارزش را در کالاها یا خدمات ایجاد کند.

«ویلکن» (۱۹۹۲) کارآفرینی را یک متغیر میانجی می‌داند و از ویژگی تسریع‌کنندگی، برای تشریح کارآفرینی در توسعه اقتصادی را فراهم می‌آورد. او چهار دسته از عوامل هرا برای ظهور کارآفرینی مهم می‌شمارد:

- عوامل اقتصادی: مزیت‌های بازار، و فراهم بودن سرمایه.
 - عوامل غیراقتصادی: مقبولیت کارآفرینی (فرهنگی)، تحرکات اجتماعی، امنیت و عواملی همچون طبقه اجتماعی، قدرت و کنترل.
 - عوامل روانشناختی: نیاز به توفیق، انگیزه‌ها، و مخاطه‌پذیری.
 - ترکیب عوامل تولید: به منظور ایجاد تغییر در تولید محصولات و خدمات.
- «کرجهوف» (۱۹۹۴) کارآفرینان را افرادی می‌داند که شرکت‌های جدیدی را که سبب ایجاد و رونق شغل‌های جدید می‌شوند، شکل می‌دهند. بنابراین کارآفرینان به وضوح مدیران مالکی هستند که به منظور بهره‌برداری از نوآوری‌ها،

شرکتهای جدید و مستقلى را راه اندازى مى کنند. آنها فعاليت خود را با دارايى شخصى خيلى كم و با آرزوى به دست آوردن ثروت هنگفت براى خودشان آغاز مى کنند.

پيشرفت علمى در هر يك از شاخه هاى علوم انسانى مستلزم توجه به همهى جنبه هاى آن علم، انگيزه ها، عوامل موثر و پيامدهاى هر تصميم مى باشد. از آنجا كه در كارآفرينى به موضوع كسب و كار و فعاليت هاى اقتصادى توجه مى شود، لازم است كه پژوهشگران حوزه كارآفرينى و فعالان در اين حوزه اطلاعات مناسبى در حوزه اقتصاد داشته تا بتوانند به صورت علمى تر و دقيق تر به نتايج دلخواه چه در زمينه مطالعات و چه در زمينه فعاليت اقتصادى برسند.

در اين راستا براى تكميل كارآفرينان و فعالان اقتصادى مناسب است كه با تحليل هاى اقتصادى آشنائى داشته تا با توجه به شرايط مختلف بتوانند بهترين تصميم را اتخاذ كرده و به موفقيت نائل آيند. عوامل موثر بر فعاليت اقتصادى كارآفرينان را مى توان به دو نوع تقسيم بندي نمود.

۱ - عوامل درونى

۲ - عوامل بيرونى

در خصوص اين عوامل مى توان از دو ديدگاه به بررسى عوامل موثر پرداخت و تحليل نمود.

اولين ديدگاه به صورت جزئى و خرد به مسائل اقتصادى مى پردازد و دومين ديدگاه به صورت كلان و كلّى به بررسى مسائل اقتصادى مى پردازد. با توجه به اين تقسيم بندي، اقتصاد را به دو قسمت اقتصاد خرد و كلان تقسيم مى کنند. در فصل اول به طور مفصل تر به معرفى اين دو شاخه از اقتصاد مى پردازيم.